

خاطر می‌آوریم، اما در موقعیت عیان و در عمل، به نظر می‌رسد که آن را فراموش کرده‌ایم. از طرف دیگر، وقتی به‌طور کلی از فراموش کردن یک اتفاق عاجز می‌شویم، ذهن به شکل ناخودآگاه شروع می‌کند به تغییر دادن ماهیت رویدادها. اتفاق‌هایی که در ذهنمان باقی مانده‌اند، ممکن است به مرور شکل دیگری پیدا کنند. بنابراین حافظه فقط محل نگهداری اتفاقات نیست؛ خودش می‌تواند در بازسازی آن اتفاقات نقش داشته باشد.

○ یک تفاوت جدی بین تئاتر سیاسی و بیانیه سیاسی وجود دارد. به نظرتان «من و یادت میاد؟» چطور تلاش می‌کند از تبدیل شدن به یک بیانیه فاصله بگیرد؟

به نظرم ابتدا باید بین زیست اجتماعی و زیست سیاسی تفاوت قائل شد. زیست اجتماعی شامل مفاهیم و قراردادهایی است که کمتر دستخوش تغییرات اساسی می‌شوند و حقوق و مسئولیت‌پذیری انسان در قبال جامعه و آگاهی او نسبت به این حقوق را دربرمی‌گیرد. اما نقش سیاسی فرد زمانی معنا پیدا می‌کند که انسان بر اساس اعتقاداتش دست به انتخاب بزند و برای اندیشه و اعتقاد خودش، به هر نحوی، مبارزه کند و در یک طرف بایستد. با این تعریف، «من و یادت میاد؟» بیشتر به نقش اجتماعی هر شخص می‌پردازد؛ خیلی پیش‌تر از نقش سیاسی او. هرچند با شرایط موجود در جامعه ما، در نهایت شما از نظر سیاسی قضاوت می‌شوید و چندان فرقی نمی‌کند که چه می‌گویید؛ این قضاوت خواه‌ناخواه اتفاق می‌افتد. اما زمانی که شما وارد بیانیه سیاسی می‌شوید که از ابتدا خودتان را ملزم به این مسئله کرده‌اید؛ یعنی خود را ملزم به تبلیغ و ترویج یک اندیشه، مسلک یا ایدئولوژی خاص کرده‌اید و مدام از کدهایی استفاده می‌کنید که برای مخاطب رهنمود فکری دارند. من به عنوان نویسنده تمام تلاشم این بوده که این اتفاق در نمایش رخ ندهد، چون اصولاً فکر نمی‌کنم چنین رویکردی ارزش اثر را بیشتر کند. از نظر من، «من و یادت میاد؟» بیشتر درباره «وقوف به لحظه» است؛ لحظه‌ای که تبدیل به یاد شده است. شاید اگر این لحظه درک شود، به یاد آوردنش کمتر انسان را دچار مخاطره کند. البته این هم شاید در حد یک آرزوی محال باشد و هنر این امکان را به ما می‌دهد که با آرزوهای محال زندگی کنیم.

○ فکر می‌کنید مخاطبی که خودش بخشی از وقایع و فضای اجتماعی این سال‌ها بوده، با چنین نمایشی بیشتر دنبال همدلی است یا دنبال این است که چیزی را که تجربه کرده، از زاویه دیگری ببیند؟

فکر می‌کنم اصولاً همدلی تبدیل به یک نیاز جمعی شده است. فارغ از مواجهه با اثر هنری، در زندگی روزمره هم انسان نیاز دارد از سوی هم‌نوع خودش مورد همدلی و تأیید قرار بگیرد. براساس تجربه مشترک، یک امر جمعی، همراه با شیوه درست بیان رویداد، می‌تواند این همدلی را ایجاد کند؛ حتی اگر تجربه‌ای کاملاً فردی و خاص باشد. بیان یک تجربه در قالب یک گونه نمایشی می‌تواند آن تجربه را برای جمعی که حتی آن را تجربه نکرده‌اند، به یک امر ملموس تبدیل کند. به نظرم درست‌ترین حرفی که می‌شود اینجا زد این است که «چه گفتن» مهم نیست؛ «چگونه گفتن» مهم است. این چگونه گفتن است که می‌تواند دیگران را با اثر و با تجربه‌ای که اثر ارائه می‌کند، همراه کند.

○ اگر قرار باشد مخاطب بعد از دیدن این نمایش فقط یک چیز را فراموش نکند، دوست دارید آن یک چیز چه باشد؟

مسئولیت‌پذیری و پذیرش واقعیت عریان، با همه جوانبش.

○ سابقه شناخت و همکاری شما با سجاد افشاریان و مرتضی درویش‌زاده چه تأثیری بر شکل‌گیری و اجرای این اثر داشت؟

دلیل اصلی همکاری ما شناختی است که سال‌های سال از یکدیگر داریم. سابقه دوستی هر سه ما به پیش از بیست سال پیش و کارهای اولیه دانشجویی‌مان برمی‌گردد. قطعاً این شناخت طولانی‌مدت فضای پیش‌برنده‌ای ایجاد کرده و به کلیت کار کمک کرده است؛ چون مدت‌هاست یکدیگر را می‌شناسیم و با فضای ذهنی هم آشنا هستیم. با وجود تفاوت‌هایی که در ذهنیت هرکدام از ما وجود دارد، نقاط مشترک‌مان را می‌دانیم و در عین حال نقاط اختلاف‌مان را هم می‌شناسیم. فکر می‌کنم هم اشتراکات و هم اختلافات، اگر در یک فضای درست قرار بگیرند، می‌توانند پیش‌برنده باشند.



نمایش «من و یادت میاد؟»



کارگردانی می‌کنم. به نظرم اولین مرحله همین بود که بتوانم از این مسئله عبور کنم. در نهایت امیدوارم هم در جایگاه بازیگر و هم در جایگاه کارگردان توانسته باشم از پس این وظیفه سنگین بربیایم.

احمد مرادی‌پور
کارگردان نمایش «من و یادت میاد؟»:

«من و یادت میاد؟» درباره لحظه‌هایی است که به خاطر تبدیل می‌شوند

نمایش «من و یادت میاد؟» به کارگردانی احمد مرادی‌پور این روزها در سالن لیخند روی صحنه است؛ نمایشی که از خلال مفهوم حافظه و فراموشی، به تجربه‌های فردی و جمعی انسان امروز و نسبت او با وقایع اجتماعی می‌پردازد. مرادی‌پور در این گفت‌وگو درباره مرز تئاتر سیاسی و بیانیه سیاسی، نقش حافظه جمعی در فرهنگ ما و ضرورت پذیرش «واقعیت عریان» صحبت می‌کند و معتقد است «من و یادت میاد؟» بیش از آنکه درباره یک واقعه باشد، درباره «وقوف به لحظه» است؛ لحظه‌ای که به یاد تبدیل می‌شود.

○ نمایش شما درباره وقایعی است که برای مخاطب ایرانی غریبه نیستند؛ اما وقتی قرار است یک واقعیت سیاسی، اجتماعی روی صحنه تبدیل به «تئاتر» شود، مرز بین روایت کردن واقعیت و موضع‌گیری شخصی بازیگر کجاست؟

به نظرم نویسنده تحت هر شرایطی باید بیرون قضیه بایستد؛ یعنی تلاش کند در نقطه صفر قرار بگیرد. هرچقدر هم این کار دشوار باشد، باید سعی کند دست‌کم به نقطه صفر نزدیک شود. قضاوت درباره پدیده‌های اجتماعی و سیاسی، به دلیل گذر زمان، مسئله پیچیده‌ای است. برای همه ما ثابت شده که آنچه امروز واقعیت تلقی می‌شود، ممکن است در گذر زمان رنگ دیگری به خود بگیرد و قضاوت ما یا حتی چند نسل بعد از تحت تأثیر قرار دهد. به همین دلیل فکر می‌کنم نویسنده باید تلاش کند تا حد امکان از قضاوت عجولانه فاصله بگیرد و اجازه دهد خود واقعیت و تجربه انسانی در اثر حضور پیدا کند.

○ «من و یادت میاد؟» از عنوانش گرفته تا فرم اجرا، با مفهوم حافظه درگیر است. فکر می‌کنید در جامعه‌ای که هر روز با اتفاقات تازه‌ای مواجه می‌شود، فراموش نکردن یک انتخاب است یا یک اجبار؟

اعتقاد دارم فراموش نکردن رابطه مستقیمی با میزان اهمیت هر موضوع برای انسان دارد. البته میزان اهمیت یک موضوع قابل اندازه‌گیری نیست. مثلاً همه ما لحظه‌هایی از کودکی داریم که در ذهنمان ثبت شده و باقی مانده‌اند، اما هرچه بیشتر به آن صحنه یا لحظه فکر می‌کنیم، کمتر می‌فهمیم چرا دقیقاً همان اتفاق در ذهنمان ثبت شده است. این مسئله در حوزه شخصی و فردی انسان‌هاست. در شکل گسترده‌تر، ما با حافظه جمعی مواجهیم و به نظرم اینجااست که ما در فرهنگ خودمان دچار نقصان هستیم. گاهی در خلوت و پنهان، چیزی را به

نماد همان تفکر پوسیده‌ای باشد که درباره خون، تبرک، چشم‌زخم و چیزهایی که از گذشته به آنها اعتقاد داشته‌ایم، شکل گرفته است. ما هنوز در بسیاری از موقعیت‌ها فکر می‌کنیم اگر ماشین جدیدی بخریم، باید جلوی آن خروس قربانی کنیم تا تبرک شود و چشم نخورد. نمایش دقیقاً روی همین مسئله دست می‌گذارد و می‌گوید این باورها باید نقض شوند. اساساً چنین چیزهایی وجود ندارند که شما بخواهید برای حل یک مسئله، خروس قربانی کنید. از این منظر، خروس در نمایش بیشتر به یک نماد پوچی تبدیل می‌شود.

○ قیمت بلیت تئاتر امروز برای بخشی از مردم تبدیل به یک مشکل اقتصادی شده است. شما به عنوان کارگردان، بین اقتصاد تولید تئاتر و توان اقتصادی تماشاگر چه تعارضی می‌بینید؟

فکر می‌کنم امروز مردم بیشتر از هر چیز دغدغه نان شب دارند. تئاتر اصلاً جزو اولویت‌های زندگی بخش بزرگی از مردم نیست. آن‌قدر مسائل و دغدغه‌های مختلف وارد زندگی مردم شده که کمتر پیش می‌آید تئاتر دیدن در اولویت آنها قرار بگیرد. از طرف دیگر، گروه‌هایی که خیلی شناخته شده نیستند، همیشه زیر سایه سلبریتی‌ها قرار می‌گیرند. بسیاری از نمایش‌ها هم به سمت کار تجاری رفت‌اند و با استفاده از چهره‌ها، مخاطب را جذب می‌کنند؛ مثل یک جاروبرقی، مخاطب را به سمت خودشان می‌کشند. ما هم همیشه با این دغدغه مواجهیم. قیمت بلیت نمایش ما در حال حاضر ۵۰۰ هزار تومان است و شما می‌توانید این مبلغ را به‌راحتی با هزینه‌های دیگر زندگی مقایسه کنید. حدود ۲۸ نفر یا حتی بیشتر در این گروه مشغول کار هستند و زحمت می‌کشند. در نهایت چقدر قرار است به هر کدام از آنها برسد؟ اصلاً ما چقدر فروش داریم و هرکدام چه سهمی می‌برند؟ این دغدغه مالی همیشه همراه تئاتر بوده، اما با شرایط فعلی جامعه، طبیعتاً این مسئله شدیدتر شده و به نظرم در آینده هم شدیدتر خواهد شد.

○ یکی از جذایبیت‌های متن، ترکیب واقعیت با خرافه و خیال است. شما در کارگردانی تلاش کردید تماشاگر به آیین نمایش باور کند یا اتفاقاً می‌خواستید مدام شک کند که آنچه می‌بیند واقعی است یا ساخته ذهن شخصیت‌ها؟

ما این موضوع را به انتخاب تماشاگر گذاشته‌ایم. اینکه آیا واقعاً این خرافه می‌تواند درمانی ایجاد کند یا نه، به عهده مخاطب است. مثلاً در نمایش این پرسش مطرح می‌شود که آیا کسی که در خون خروس بخوابد، تبش پایین می‌آید و خوب می‌شود؟ اینها بخشی از آیین‌ها و باورهای بوده که از گذشته در فرهنگ ما وجود داشته است. ما تلاش کردیم این بخش را طوری ارائه کنیم که تماشاگر خودش تصمیم بگیرد آنچه می‌بیند را در واقعیت جست‌وجو کند یا در خیال.

○ در اجرای فعلی، خودتان هم بازی می‌کنید. کارگردانی یک نمایش وقتی هم‌زمان بازیگر آن هستید چه چیزی از شما می‌گیرد و چه چیزی به شما می‌دهد؟

واقعاً چالش بزرگی بود. هم‌زمان بازی کردن و کارگردانی متنی با این حجم از پیچیدگی، معماً، تعلیق و چالش‌های بازیگری و کارگردانی، بسیار دشوار است. ترکیب این دو مسئولیت کار سختی بود و امیدوارم از پس آن برآمده باشم. خدا را شکر تا امروز کسی به من نگفته که روی صحنه احساس می‌شود هم‌زمان دارم

مسعود احمدی
کارگردان نمایش «جیره‌بندی پر خروس...»

روایتی از پوچی باورهای پوسیده

مسعود احمدی، کارگردان و بازیگر نمایش «جیره‌بندی پر خروس برای سوگواری»، در اجرای تازه این نمایش به سراغ متنی رفته است که نخستین اجرای آن بیش از یک دهه پیش روی صحنه رفته بود. او در گفت‌وگو با روزنامه صبا معتقد است فاصله میان تماشاگر امروز و تماشاگر سال ۱۳۹۰ بیش از هر چیز در میزان صبر و حوصله آنهاست و نمایش برای جذب مخاطب امروز، باید بتواند او را تا لحظه گره‌گشایی با خود همراه کند.

○ شما سراغ متنی رفتید که بیش از یک دهه از نخستین اجرای آن گذشته است. چه چیزی در «جیره‌بندی پر خروس برای سوگواری» دیدید که فکر کردید هنوز حرفی برای گفتن دارد؟

این نمایشنامه بیشتر از اینکه بخواده به وضعیت اجتماعی یا سیاسی یک دوره مشخص اعتراض کند، قصه خودش را روایت می‌کند و تمرکزش روی موضوعاتی مثل خرافات، دکانویسی و باورهای است که از گذشته با خودمان حمل کرده‌ایم. برای مثال، اعتقاد به خون قربانی یا اینکه با قربانی کردن یک خروس می‌توان چشم‌زخم را از بین برد، در بخش‌هایی از فرهنگ ما ریشه دارد. این نمایش بیشتر از اینکه بخواهد مستقیماً درباره وضعیت امروز جامعه صحبت کند، به سراغ همین باورها می‌رود؛ باورهایی که هنوز هم در زندگی ما حضور دارند و گاهی شکل‌های تازه‌ای پیدا می‌کنند.

○ آیا در این بازخوانی، مخاطب امروز را آدمی متفاوت از تماشاگر سال ۱۳۹۰ فرض کردید؟ مهم‌ترین تفاوت این دو تماشاگر از نظر شما چیست؟

به نظرم مهم‌ترین چیزی که تغییر کرده، صبر و حوصله مردم است. در سال ۱۳۹۰ شاید مردم تحمل و حوصله بیشتری برای دنبال کردن یک قصه داشتند. ایرانی‌ها اساساً عاشق قصه‌اند و این متن هم کاملاً بر قصه پیش می‌رود، اما فکر می‌کنم آن زمان مخاطب ارتباط راحت‌تری با چنین ساختاری برقرار می‌کرد. امروز مردم عصبی‌ترند و دغدغه‌های متفاوتی دارند. از طرف دیگر، قصه نمایش درباره یک خانواده خاص است و شاید هر مخاطبی نتواند به‌راحتی خودش را جای شخصیت‌های آن بگذارد و با آنها همذات‌پنداری کند. این موضوع برای ما یکی از چالش‌های اصلی اجراست؛ چون نمایش پر از تعلیق و پیچیدگی است و تماشاگر باید تا تقریباً دقیقه ۵۲ صبر کند تا گره اصلی باز شود و بفهمد اساساً چه اتفاقی در نمایش در حال رخ دادن است.

○ اگر بخواهیم «خروس» را از یک عنصر داستانی فراتر ببریم، برای شما خروس این نمایش نماد چیست؟

برای من حتی «پر خروس» اهمیت بیشتری دارد و می‌تواند نماد پنهان کردن یک راز یا حقیقت باشد. خود خروس هم بیشتر به سمت مفهوم پوچی می‌رود. در نمایش دیالوگی داریم که پسر می‌پرسد چرا پدرش او را «جوجه‌خروس» صدا می‌کند. اینجا خروس می‌تواند